

ارتش صدام با طرح جنگی ژنرال‌های شاه به ایران حمله کرد

بخشی از کتاب خاطرات "ب. کیا" با نام «ارتش تاریکی» به فعالیت‌هایی اختصاص دارد که شاپور بختیار و نظامی‌های ارشد زمان شاه و نظامی‌های درجات پائین‌تر، پس از انقلاب و با استقرار در ترکیه و عراق آغاز کردند.

"ب. کیا" در این بخش از کتاب خود خاطراتی را می‌نویسد که جز قرار داشتن در متن تمام آن فعالیت‌ها اطلاع از آنها ناممکن بوده است. تاسف‌بارترین بخش این قسمت از خاطرات وی، آن بخشی است که ژنرال‌های شاه مشوق صدام حسین برای حمله به ایران می‌شوند و حتی طرح حمله به ایران را به او می‌دهند. جنگی که ۸ سال ادامه یافت و نقشی تاریخی در سرنوشت ایران بازی کرد.

در این بخش از خاطرات "ب. کیا" مشخص می‌شود که برخلاف تمام ادعاهایی که سلطنت طلب‌ها می‌کنند، عملیات "نوزده" اقدامی کودتایی برای فتح سنگر قدرت در جمهوری اسلامی نبوده، بلکه عملیاتی برای راهگشایی حمله از خارج به ایران بود.

در این بخش از کتاب «ارتش تاریکی» با نام‌هایی آشنا می‌شویم که شاید برای نسل جوان کشور ناشناخته باشند، اما آنها که حوادث ایران را، حداقل از دهه ۵۰ بخاطر دارند می‌دانند که این چهره‌ها چه نقشی در حوادث ایران بازی کردند. این نقش آفرینی آنها به سالهای منجر به کودتای ۲۸ مرداد نیز باز می‌گردد.

از خاطرات "ب. کیا" بخوانید:

بختیار(آخرین نخست وزیر دوران شاه که عمر کوتاه دولت او با بازگشت آیت الله خمینی به ایران و اعلام مهندس بازرگان بعنوان نخست وزیر، عملاً به پایان رسید) پس از انقلاب ۱۲ روز در ایران بود و سپس با کمک دو گروه از عشایر، از بیراهه و راه مرزی کردستان به بغداد رفت و در آنجا با استقبال حکومت عراق روبرو شد. وزیر بختیار نیز تقریباً دست نخورده به عراق رفتند و از آنجا به اروپا. بختیار پس از ورود به عراق تشکیل یک جبهه داد.

پس از سقوط شاه، صدام از اوضاع آشفته ارتش استفاده کرد و بلافاصله ارتش خود را که در زمان شاه با تهدید از مرزها دور کرده بود در مرز ایران و عراق متمرکز کرد. صدام در زمان شاه، با وساطت بعضی سران عرب که اوضاع را آرام می‌خواستند و مایل نبودند جنگ در خلیج فارس مانع صادرات نفت شود موقتاً با شاه در الجزایر آشتی کرده بود، اما در همان زمان هم در نقشه‌های رسمی کشور عراق و حتی در سفارتخانه‌های این کشور از خوزستان ایران بعنوان یک استان عرب نام برده می‌شد.

بختیار به کار جمع آوری و استخدام گروهی از افسران پرداخت. در میان آنها افسر ارشد وجود نداشت. سرپرستی و اداره این افسران با دو سرهنگ، یکی "سپهر" که افسر قاضی بود و دیگری یک سرهنگ انتظامی پیاده بود که هر دو آنها در ترکیه اقامت داشتند. در کنار این افسران تعدادی افسر شهربانی و تعداد بیشتری افسر ژاندارم که همه مقیم ترکیه بودند به جمع افسران بختیار پیوستند. بعدها نیز تعدادی افسر به گروه این افسران پیوستند که نقش بزرگی در جنگ عراق و ایران و حمله عراق به ایران بازی کردند. ایرج پزشکزاد نویسنده کتاب دانی جان ناپلنون، دکتر جنتی عطانی و منوچهر آریانا وزیر کار دولت سی و چند روزه بختیار و همچنین سیروس آموزگار وزیر اطلاعات کابینه بختیار نیز در جمع تشکیلات بختیار در بغداد فعال بودند.

در این زمان سرلشکر پالیزبان نیز به او پیوست. او بلافاصله پس از خروج بختیار از ایران خود را به بغداد رساند و رابطه بختیار و دولت و ارتش و تشکیلات اطلاعاتی عراق شد. سرلشکر پالیزبان پس از ورود به عراق از طرف بختیار ماموریت گرفت تا با دولت عراق در مورد آزادی سازی ایران وارد مذاکره شود. او عراقی‌ها را مطمئن کرد که در جنوب و در مرزهای ایران نیروی عمده ای برای مقاومت در مقابل یک حمله عمده وجود ندارد و ارتش عراق می‌تواند به سادگی تا تهران پیش برود.

در همین زمان، برای از بین بردن قدرت نیروی هوایی ایران، طرح کودتای "پایگاه نوژه" در پاریس ریخته شد. پیام های سری "خروس لاری به مرغ همسایه" از رادیو بختیار در بغداد آغاز شد.

مذاکرات مربوط به کودتای نوژه بصورت کاملاً باز و با تلفن های بین المللی صورت می گرفت. منوچهر آریانا دوبار و پالیزیان یکبار از پاریس مستقیم با فرماندهی نوژه تماس گرفتند و این درحالی بود که می دانستند این تلفن ها کنترل می شود.

کودتای نوژه به این دلیل طرح ریزی شد که هسته اصلی و قدرت مرکزی نیروی هوایی ایران از بین برود و ضعف قدرت دفاعی ایران زمینه را برای حمله خارجی توسط عراق به ایران آماده کند.

در روزهای قبل از دستگیری کودتاگران داخلی طرح نوژه و دستگیری افسران، تماس های تلفنی از پاریس به تهران بیشتر شده بود و پیام های سری رادیو بختیار "از خروس لاری به مرغ همسایه" حالت دستوری به خود گرفته بود. (سرتیپ محقق رهبری عملیات را در داخل برعهده داشت) پالیزیان با اطلاعات زیادی که از وضع نیروها، رادارها و مراکز نظامی ایران داشت عراقی ها را در جریان کار گذاشت و طرح حمله کم و بیش توسط او ریخته شد. طبق این طرح قرار بود عراق از سه جبهه به ایران حمله کند.

تقریباً همزمان با فعالیت رادیو بختیار در عراق، ارتشبد اوپسی نیز یکساعت برنامه رادیویی از عراق گرفت که مسنول آن تورج فرازمنند، مفسر رادیو و رئیس رادیوتلوویزیون ایران در زمان دولت نظامی ارتشبد از هاری بود. زمانی که تمام کارکنان موثر رادیو و تلوویزیون استعفا داده و به انقلاب پیوسته بودند، تنها فرازمنند و جهانبانی مدیریت و معاونت تلوویزیون را قبول کردند.

رادیو اوپسی در عراق که بنام "رادیو ایران آزاد" بود، هر روز یکساعت برنامه داشت که نیمی از آن را شخص فرازمنند می نوشت و می خواند. برنامه در پاریس ضبط می شد و با هواپیمای عراقی به بغداد برای پخش از این رادیو فرستاده می شد. نیمی دیگر برنامه را هم سه نفر که در بغداد کار می کردند تهیه می کردند. عراقی ها اجازه نمی داند کارکنان ایرانی این دو رادیو، یعنی رادیو بختیار و رادیو اوپسی به محل فرستنده رفت و آمد کنند. برنامه ها در همان دفتری که برایشان در بغداد گرفته بودند تهیه می شد و ماموران عراقی نوار را خودشان برای پخش به فرستنده می بردند. مخارج اوپسی را اشرف پهلوی تامین می کرد و آزاده شفیق دختر اشرف نیز گهگاه به این دفتر رفت و آمد داشت.

در کنار اوپسی دو گروه دیگر نیز فعالیت داشتند که اشرف از آنها حمایت می کرد و آزاده دختر اشرف نیز با آنها در ارتباط بود.

زمانی که دکتر نهاوندی که در اواخر دوره شاه رئیس دفتر فرح شده و در دانشگاه تهران گروه تحقیق در مورد "انقلاب سفید" ایجاد کرده بود، جوانکی در کنار او به کار مشغول شد که تازه دست به قلم برده بود و خرده مطالبی در یکی از روزنامه های صبح (آیندگان) می نوشت. این شخص "صوراسرافیل" نام داشت. صوراسرافیل را کسی نمی شناخت، لیکن نهاوندی از طریق آشنائی فامیلی او را در کنار خود جا داد و شغلی به او داد تا مشغول شود. (صوراسرافیل بعدها با نام مستعار "کتابخانه سلطانی" سرمقاله نویس کیهان لندن شد)

البته صوراسرافیل استعدادی در نوشتن داشت و به همین دلیل به نوشتن بعضی مطالب برای دکتر نهاوندی پرداخت و از این راه جزوه سلطنت طلبان دو آتشه شد. بعدها با دختر عباس خلعتبری وزیر خارجه شاه در زمان هویدا ازدواج کرد و راه ترقی او بازتر شد. بعد از انقلاب او نیز در کنار دکتر نهاوندی به پاریس رفت اما در آنجا از نهاوندی جدا شد و رفت زیر پروربال اشرف پهلوی.

چند ماه بعد اشرف تصمیم گرفت برای حفظ نام خود، گروه مخالفی را به راه اندازد و از صوراسرافیل خواست که مطالبی در مخالفت با جمهوری اسلامی بنویسد و بصورت يك نشریه بین ایرانی ها پخش کند. این نوشته ها بعداً بصورت يك نشریه بنام "ایران آزاد" بین ایرانی ها پخش شد. در پاریس دفتری نیز در اطراف اپرا برای او کرایه کردند. ایران آزاد هر دو هفته یکبار منتشر می شد.

ابتدا نشریه تنها به جمهوری اسلامی حمله می کرد، لیکن بعدها خرده حساب ها و مخالفت اشرف پهلوی با بختیار پیش کشیده شد و مخالفت با بختیار هم به آن اضافه شد. نبرد بین بختیار و اشرف در مقالات دو نشریه بختیار و اشرف روز

به روز مشخص تر می شد. از طرفی صوراسرافیل نیز بوسیله همین نشریه، به تسویه حساب های قدیمی خود با دیگران پرداخت.

....

جمشید حسنی درجه دار ژاندارمری بود و خواهرش ابتدا در ساواک منشی بود. جالب است که آنها بعد از انقلاب هم در ایران بودند و بعدها خود را به پاریس رساندند. جمشید حسنی از بدنی فوق العاده قوی برخوردار بود و زمانی قهرمان ژیمناستیک یکی از باشگاه های تهران بود. در ژاندارمری محافظ فرماندهان شد. خواهرش خیلی زود در ساواک از منشی به بازجو تبدیل شد و این راه ترقی تا آنجا رسید که بعدها از شکنجه گره های معروف ساواک شد و زنان زندانی او را به خوبی به یاد دارند. نام واقعی او هیچ وقت فاش نشد. او باتفاق شوهرش که از افسران ساواک و جزو شکنجه گران و بازجویان بود به اروپا آمدند و مقیم شدند. حسنی بعدها در دفتر بختیار مشغول شد اما جاه طلبی های او آنقدر زیاد بود که اطرافیان بختیار هم نتوانستند او را تحمل کنند و زیر پایش را جارو کردند. پس از مدتی حسنی از طریق یکی از دادستان های قدیم ساواک که مسئول خواهر او در ساواک بود با یک وکیل دادگستری که در زمان شاه کارهای اشرف پهلوی را در ایران انجام می داد آشنا شد و به تشکیلات اشرف راه یافت. او را به صوراسرافیل سپردند و در این دوره توانست عده ای جوان را دور و بر خودش جمع کند. هدف این بود که این گروه برای مقابله با چپی ها آماده شوند و جمشید حسنی برای این کار خیلی مناسب بود. جمشید حسنی دو برادر خود را که یکی از آنها بنام رضا حسنی قبلا جزو لات های خیابان ری تهران بود و ذاتا آدم ناراحتی بود وارد کار کرد و به کمک جوانی بنام گنجی که قهرمان جودو در تهران بود برای جوان ها کلاس های جودو و کاراته راه انداخت. جمشید حسنی سردمدار زدوخوردها و راه اندازی میتینگ ها شد. عزت الله متوجه که قبلا در تلویزیون حبیب ثابت برنامه اجرا می کرد و تاجی احمدی سخنرانان میتینگ هانی بودند که جمشید حسنی بنفع سلطنت طلب ها در پاریس راه می انداخت. بعد از دو سال ارتشبد آریانا این جوانان را برای فعالیت به خود جذب کرد و از آن پس جمشید حسنی به اردشیر زاهدی پیوست و کارهای او را در پاریس انجام می داد.

درامریکا

در واشنگتن نیز علی طباطبائی دست به تشکیل یک گروه زد. او در مازن شاه مدت زیادی مدیرکل امور خارجی و مطبوعات خارجی وزارت اطلاعات شاه بود و کسی بود که در زمان اعترافات تلویزیونی با گروه هشت نفره پرویز نیکخواه مترجم و اداره کننده بود. تا قبل از او این مصاحبه ها و اعترافات را پرویز ثابتی معاون سیاسی ساواک انجام می داد و اداره می کرد و به همین دلیل وقتی طباطبائی در این نقش در تلویزیون ظاهر شد همه او را هم جزو ساواکی ها گذاشتند، اما او در اصل روزنامه نگار بود و مدتی با مجله خواندنی ها کار می کرد و مدتی هم در روزنامه اطلاعات قلم می زد. چون به زبان انگلیسی آشنا بود، مدتی رایزن مطبوعاتی در واشنگتن شد و بالاخره سر از وزارت اطلاعات شاه در آورد. بعد از وزارت اطلاعات او بوسیله اردشیر زاهدی به واشنگتن برده شد و تا پایان دوران شاه با زاهدی کار می کرد. بعد از انقلاب یک گروه با کمک زاهدی درست کرد، اما بدون تظاهر به حمایت زاهدی از وی. ظاهر مستقل به خود گرفت و به همین دلیل در میان اپوزیسیون امریکا برای خود دوستانی دست و پا کرد. کار طباطبائی بالا گرفته بود که در مقابل منزلش بضرر گلوله ترور شد.

ارتشبد آریانا

ارتشبد آریانا رئیس ستاد ارتش شاه که مبتکر فرهنگ نظامی در ارتش بود و فارغ التحصیل دانشگاه های نظامی فرانسه همیشه در رویا زندگی می کرد. شاید بشود او را به یک هنرپیشه فقیر تناتر تشبیه کرد که در نقش اعیان زاده ای باز می کند.

ارتشبد آریانا را دوستان و اطرافیان او بخاطر دو واقعه به خوبی به یاد دارند. یکی آن شب معروف که او به همراه سرهنگ بهارمست از میخانه ای در خیابان شاه آباد که مجسمه معروف انقلاب سفید در وسط میدان بود و چهار مجسمه شیر در اطراف آن بیرون آمده و شاهنامه خوانان سوار بر شیر میدان شدند تا بروند توران را فتح کنند. پلیس که آنها را نشناخته بود دستگیرشان کرد و هر دو مست تا صبح در کلانتری ماندند .